

## روابط فراتلانتیکی در قرن ۲۱: همگرایی یا واگرایی

مهدی احمدبیگی<sup>۱</sup>

**چکیده:** اروپای جدید و ایالات متحده هر دو زاده عصر روشنگری و دارای مبانی مشترک تمدنی و ارزشی هستند. البته عمق تاریخی-تمدنی روابط فراتلانتیکی به این معنا نیست که اروپا و آمریکا از جهان‌بینی کاملاً یکسانی هم برخوردارند. تحولات سیاسی و ژئوپلتیک که در قرون اخیر رخ نموده است، هریک به سهم خود تأثیراتی بر روحيات و نیز "فرهنگ استراتژیک" در دو سوی آتلانتیک نهاده است. روابط آمریکا و اروپا دارای لایه‌های متعددی است که چشم اندازی از اشتراکات تمدنی و ارزشی، تفاوت‌های وزن استراتژیک و پیوندهای دوجانبه و چندجانبه مختلف را پیش روی ما می‌گذارد. این چشم‌انداز در کنار عدم نقش‌آفرینی به‌عنوان یک بازیگر استراتژیک و مستقل جهانی باعث شده است تا با جابجایی قدرت در عرصه جهانی و بحران‌های مالی و هویتی فعلی اتحادیه اروپا بیش از پیش نگران سقوط، بی‌اعتباری و انتقال از مرکز به پیرامون باشد و به همین دلیل تا آینده‌ای نه چندان نزدیک به مدیریت سیاست و روابط خارجی‌اش در چارچوب روابط نابرابر فراتلانتیکی ادامه دهد. در این مقاله با تحلیل ریشه‌های واگرایی در دو سوی آتلانتیک و بررسی سیر تحولات این منطقه مهم و استراتژیک جهانی از دوران پس از جنگ سرد تا به امروز، به ترسیم چشم‌انداز روابط فراتلانتیکی در قرنی که در ابتدای آن به سر می‌بریم؛ خواهیم پرداخت.

**واژگان کلیدی:** روابط فراتلانتیکی، فرهنگ استراتژیک، استانداردهای دوگانه، قرن اقیانوسیه، ارزش‌های مشترک.

۱. آقای مهدی احمدبیگی، دانشجوی دکترای مطالعات منطقه‌ای / گرایش اروپا، دانشگاه تهران

## مقدمه

اگر صدور اعلامیه استقلال و تأسیس ایالات متحده آمریکا به عنوان کشوری مستقل از امپراطوری بریتانیا را به عنوان مبدأ تاریخی روابط فرآتلانتیکی در نظر بگیریم؛ پیشینه این روابط تنها چیزی حدود سه قرن خواهد بود. اما این عمر نسبتاً کوتاه نباید ما را دچار محاسبه غلط در مورد عمق این روابط کند؛ چرا که اولاً اروپای جدید و ایالات متحده هر دو زاده عصر روشنگری هستند و ثانیاً قاره جدید در حقیقت بهشتی نو و دنیایی تازه بود که اروپاییان با نگاه استعماری و با تغییر ترکیب جمعیتی بومی، ایجاد کلونی‌های پرشمار غیربومی و تأسیس زیرساخت‌های اجتماعی مبتنی بر فرهنگ و تمدن اروپایی (عمدتاً انگلوساکسون) در صدد بهره‌مندی کامل از مواهب عظیم طبیعی و امتیازات ژئوپلیتیک آن بر آمدند. با این وصف برای ریشه‌های تمدنی و فرهنگی مشترک دو سوی آتلانتیک حتی عمقی بسیار ژرف‌تر از عصر روشنگری می‌توان در نظر گرفت؛ عمقی هم‌سن‌وسال قاره کشف شده آمریکا توسط کریستف کلمب در پایان قرن پانزدهم. البته این عمق تاریخی-تمدنی به این معنا نیست که اروپا و آمریکا از جهان‌بینی کاملاً یکسانی هم برخوردار هستند. تحولات سیاسی و ژئوپلیتیک که در قرون اخیر در هر دو سوی آتلانتیک رخ نموده است؛ هریک به سهم خود تأثیراتی را بر روحیات و نیز "فرهنگ استراتژیک" اروپاییان و آمریکاییان نهاده است. اگر فرهنگ استراتژیک را معادل مجموعه‌ای از باورها، مفروضات، هنجارها و الگوهای رفتاری ملهم از تجربیات و روایت‌های مشترک و شکل‌دهنده هویت جمعی دولت‌ها و واحدهای سیاسی و روابط آن‌ها با بازیگران سیاست جهانی بدانیم؛ به این معنا اغلب متفکران دو سوی آتلانتیک، خصوصاً اروپایی‌ها معتقدند که آمریکا و اروپا دیگر دارای یک فرهنگ استراتژیک مشترک نیستند.

انتقال "معجزه اروپایی" به سایر نقاط جهان، تبدیل به رسالت جدید تمدنی اروپا شده است و شاید همین مسئله و احساس تهدید این رسالت جدید توسط قدرت آمریکا و اراده آن به استفاده از قدرتش، یکی از مهم‌ترین علل واگرایی فرآتلانتیکی از سوی اروپایی آن باشد؛ چرا که تهدید ایدئولوژیک مخوف‌تر از تهدید امنیت فیزیکی است و آمریکا باید این را بداند.

اگر شرایط به همین ترتیب ادامه یابد؛ واگرایی فرآتلانتیکی تشدید خواهد شد و دور نخواهد بود روزی که آمریکا در "قرن اقیانوسیه" به نظرات اروپا بیش از مواضع آن اهمیت ندهد. بعضی صاحب‌نظران آمریکایی و اروپایی معتقدند؛ تنها راه اروپا حرکت در مسیر آشتی با قدرت سخت و بهره‌گیری از استانداردهای دوگانه است و

آمریکا نیز باید با احترام به چندجانبه‌گرایی و در پیش گرفتن رویه همراه‌سازی از تشدید هرچه بیشتر این شکاف جلوگیری کند.

### فرهنگ استراتژیک؛ مبنای واگرایی در دو سوی آتلانتیک

به‌رغم مبنای تمدنی مشترکی که دو سوی آتلانتیک از آن بهره دارند؛ در آستانه قرن بیست‌ویکم این حقیقت به روشنی نمایان شد که اروپا و آمریکا از یک جهان‌بینی مشترک، حداقل در زمینه مسئله "قدرت" برخوردار نبوده و حتی در حوزه‌های مربوط به سودمندی قدرت، اخلاق قدرت و میزان تمایل به قدرت، دچار واگرایی می‌باشند. اراده اروپا بر این تعلق داشته است که فراتر از قدرت به سوی جهانی خود بسنده از قوانین و قواعد و نیز مذاکرات و همکاری‌های فراملی حرکت کند. آن‌ها همواره تمایل داشته‌اند که به بهشت پساتاریخی صلح و شکوفایی نسبی وارد شوند؛ که به نوعی تحقق "صلح ابدی" کانت است. این در حالی است که ایالات متحده با به‌کارگیری قدرت در یک دنیای هرج‌ومرج‌گونه هابزی که در آن قوانین بین‌المللی و قواعد قابل اتکا نیستند و امنیت و دفاع حقیقی و ترویج یک نظم آزادانه (لیبرالی) هنوز بسته به مالکیت و به‌کارگیری قدرت نظامی است؛ در تاریخ باقی مانده است. رابرت کیگان<sup>۱</sup>، نویسنده نومحافظه‌کار آمریکایی با نگارش مقاله‌ای جنجالی در مجله *پالیسی ریویو*<sup>۲</sup> در سال ۲۰۰۲ اینها را شواهدی می‌داند مبنی بر این که گویی آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها از دو دنیای متفاوت‌اند. آمریکایی‌ها از مریخ و اروپایی‌ها از ناهید. بنابراین، جدایی و شکاف فرآتلانتیکی یک پدیده گذرا و نتیجه یک انتخابات در آمریکا یا یک واقعه فاجعه‌آمیز نیست و هنگامی که این شکاف به تعیین اولویت‌های ملی، مشخص کردن تهدیدها، تعریف چالش‌ها و شکل‌دادن و اجرای سیاست خارجی و دفاعی می‌رسد؛ ایالات متحده و اروپا راه‌هایی جدا از هم دارند (Kagan, 2002: 3-4).

اگر "فرهنگ استراتژیک" را معادل مجموعه‌ای از باورها، مفروضات، هنجارها و الگوهای رفتاری ملهم از تجربیات و روایت‌های مشترک و شکل‌دهنده هویت جمعی دولت‌ها و واحدهای سیاسی و روابط آن‌ها با بازیگران سیاست جهانی بدانیم؛ به این معنا اغلب متفکران دو سوی آتلانتیک، خصوصاً اروپایی‌ها معتقدند که آمریکا و اروپا دیگر دارای یک فرهنگ استراتژیک مشترک نیستند (مولایی، ۱۳۹۱: ۲۱).

---

1. Robert Kagan  
2. Policy Review

اما ریشه این تفاوت استراتژیک در کجاست؟ فرهنگ استراتژیک امروز اروپا فاصله بسیار زیادی از آن چیزی دارد که برای قرن‌ها و حداقل تا جنگ جهانی اول بر این قاره مسلط بوده است؛ یعنی جنگ‌های طولانی که دولت‌ها و مردم اروپا با اعتقاد به سیاست قدرت، مشتاقانه خود را درگیر آن می‌کردند. در واقع ریشه جهان‌بینی امروز اروپایی‌ها به عصر روشنگری باز می‌گردد. آمریکایی‌ها هم فرزندان عصر روشنگری هستند و در واقع دولتمردان قرن هجده و اوایل قرن نوزده آمریکا خیلی به دولتمردان امروزین اروپا شباهت داشتند. اما دو قرن پس از آن، آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها امروز موقعیت و چشم‌اندازهای خود را با هم جابجا کرده‌اند. بخشی از این جابجایی به واسطه تحولات این ۲۰۰ سال است؛ به‌ویژه در دهه‌های اخیر که معادله قدرت به شدت تغییر کرده است. هنگامی که ایالات متحده ضعیف بود از راهبردهای غیرمستقیم و در واقع راهبردهای ضعیف، بهره می‌برد و امروز که قدرتمند است مانند قدرتمندان رفتار می‌کند. به عکس، اروپایی‌های ابرقدرت سابق، امروز به دنیا از زاویه دید قدرت‌های ضعیف‌تر می‌نگرند. این دو نقطه نظر "قوی" در برابر "ضعیف" به ایجاد قضاوت‌های راهبردی متفاوت، ارزیابی‌های متفاوت از تهدیدات و ابزار مواجهه با آن‌ها و حتی محاسبات متفاوتی درباره منافع، می‌انجامد. اما این تنها بخشی از پاسخ است. در کنار این پیامدهای طبیعی مربوط به شکاف قدرت فرآتلانتیکی، یک شکاف ایدئولوژیک گسترده نیز باز شده است. اروپا به واسطه تجربه تاریخی منحصر به فرد خود در نیمه دوم قرن بیستم، که با تأسیس اتحادیه اروپا در دهه پایانی آن به اوج رسید؛ مجموعه‌ای از آرمان‌ها و اصول را در ارتباط با سودمندی و اخلاق قدرت توسعه داده‌اند که متفاوت از آرمان‌ها و اصول آمریکایی‌هاست که این تجربیات را از سر نگذرانده‌اند. در واقع همین دو مجموعه از تفاوت‌های "مادی" و "ایدئولوژیک" هستند که با تقویت متقابل یکدیگر دو مسیر متفاوت را پیش روی دو سوی آتلانتیک باز کرده است (Kagan, 2002: 5-6).

به اعتقاد کیگان منازعه "یک‌جانبه‌گرایی" براساس روانشناسی قدرت قابل توجیه است؛ چرا که طرف قدرتمند همواره از به‌کارگیری قدرت خود احساس افتخار می‌کند و طرف ضعیف نسبت به به‌کارگیری قدرت احساس بی‌زاری دارد. ریشه تساهل بیشتر اروپا در مقابل تهدیدات نیز همین ضعف نسبی اروپاست. تفاوت آمریکا و اروپا در درک و تشخیص تهدید نیز در چارچوب شکاف قدرت قابل بررسی است. چنان که استیون اورتز اشاره می‌کند؛ در شرایطی که آمریکایی‌ها از تهدیدات خارجی چون: "تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی، تروریسم و دولت‌های یاغی" صحبت می‌کنند؛ اروپایی‌ها متوجه چالش‌هایی همچون: "برخوردهای قومی، مهاجرت، جنایات سازمان‌یافته، فقر و تنزل محیطی" هستند. در این زمینه یک واقعیت عملی هم در کنار بحث روانشناسی قدرت

وجود دارد که آن هم نتیجه عدم توازن قدرت است و آن این که تهدیدهای ملموس خارجی، به‌طور طبیعی بیشتر متوجه طرف قدرتمندتر یعنی ایالات متحده هستند. درباره جنبه ایدئولوژیک فرهنگ استراتژیک امروز اروپا نیز همان‌طور که یوشکا فیشر می‌گوید؛ اروپایی‌ها نظام کهنه موازنه قوا را با گرایش‌های ملی‌گرایانه، محدودیت‌های ائتلافی، سیاست سنتی منفعت‌محور، خطر دائمی ایدئولوژی‌ها و رویارویی‌های ملی‌گرایانه ادامه‌دارش، پشت سر گذاشته و نظم جدیدی را محقق ساختند. ریچارد کوپر،<sup>۱</sup> دیپلمات ارشد انگلیسی در سال ۲۰۰۲ در نشریه آبرور می‌نویسد: اروپا امروز در یک "نظام پست‌مدرن" زندگی می‌کند که نه مبتنی بر توازن قوا بلکه مبتنی بر "رد زور" و "قواعد رفتاری خود اجرا" است. در دنیای پست‌مدرن، منافع ملی و ضدیت اخلاقی نظریات سیاست‌مداری ماکیاوولی، جای خود را به هوشیاری اخلاقی در امور بین‌المللی داده‌اند (Kagan, 2002: 11-16).

همگرایی اروپایی عملاً دشمن قدرت نظامی اروپا در واقع دشمن یک نقش مهم بین‌المللی برای اروپا محسوب می‌شود. به همین دلیل سیاست خارجی اتحادیه اروپا احتمالاً ضعیف‌ترین محصول این همگرایی است. همچنین با توجه به دستور کار عظیم و سخت همگرایی، تمایل اروپا برای نگاه به درون، قابل درک است. برای مثال: گسترش اتحادیه اروپا، بازبینی سیاست‌های مشترک اقتصادی و کشاورزی، سؤال حاکمیت ملی در مقابل حاکمیت فراملی، به اصطلاح کسری دموکراسی، تقابل قدرت‌های بزرگ اروپایی و نارضایتی قدرت‌های کوچک‌تر از چالش‌های جدی و اجتناب‌ناپذیر امروز اروپا هستند (kagan, 2002: 20).

بسیاری معتقدند نه تنها شکل‌گیری همگرایی اروپا براساس پروژه‌های آمریکایی و حاصل شش دهه سیاست خارجی آن بوده است؛ بلکه تکامل اروپا به موقعیت امروزی خود نیز به‌واسطه تضمین امنیتی ایالات متحده بوده و بدون آن امکان نداشته است. حضور نظامی آمریکا بود که مشکل آلمان را برای اروپا حل کرد؛ درگیری‌های قومی را پایان داد و در طول سال‌های جنگ سرد، تهدید شوروی را خنثی کرد. یوشکا فیشر، وزیر خارجه اسبق آلمان در یک سخنرانی دانشگاهی اظهار کرده بود که دو تصمیم تاریخی باعث شد تا اروپای جدید محقق شود: اول تصمیم ایالات متحده به ماندن در اروپا و دوم تعهد فرانسه و آلمان به اصل همگرایی با شروع از پیوندهای اقتصادی. آمریکایی‌ها معتقدند که آن‌ها تناقض صلح ابدی کانت را با برقراری امنیت از بیرون برای اروپا حل کردند و اروپا به همین دلیل بدون نیاز به قدرت نظامی توانست به صلح دست

1. Richard Cooper

یافته و آن را حفظ کند و حالا اروپایی‌ها باید تناقض بزرگ‌تری را ببینند و آن این که چگونه قدرت هابزی آمریکا باعث شکوفایی صلح کانتی در اروپا شد و امروز همان قدرت در اروپا خطرناک خوانده می‌شود (Kagan, 2002: 22-23).

در پاسخ به این سؤال که "دنیای پست‌مدرن چگونه می‌تواند در مقابل بخش‌های مدرن و پیشامدرن جهانی از خود محافظت کند؛ بدون این که از آرمان‌ها و اصول صلح‌جویانه‌اش دست بردارد؟" ریچارد کوپر ایده به‌کارگیری "استانداردهای دوگانه" را برای اروپا مطرح می‌کند: "اروپایی‌ها می‌توانند در درون خود براساس قانون و امنیت باز مبتنی بر همکاری عمل کنند اما در مقابل دنیای خارج ما نیازمند شیوه‌های سخت‌تر مربوط به دوره‌های متقدم هستیم؛ زور، حمله پیش‌دستانه، فریب و هر آنچه لازم باشد." او می‌افزاید: "در میان خودمان قانون را حفظ می‌کنیم اما هنگامی که در جنگل مشغول فعالیت هستیم باید قوانین جنگل را نیز مورد استفاده قرار دهیم" (Kagan, 2002: 24-25).

اگر شرایط بر همین منوال ادامه یابد؛ شکاف و واگرایی تشدید خواهد شد و دور نخواهد بود روزی که آمریکا به نظرات اروپا بیش از مواضع آ.سه.آ. اهمیت ندهد. برای اجتناب از این واقعه، به نظر می‌رسد اروپا در حال حرکت در مسیری است که کوپر و دیگران توصیه کرده‌اند. اروپا چه با انگیزه حسادت به آمریکا یا مهار آن و چه با یادآوری گذشته پر غرور قدرت‌های اروپایی درصدد ارتقای توان نظامی خود می‌باشد. آمریکا نیز مجبور است کمی کوتاه آمده و به چندجانبه‌گرایی احترام بگذارد تا سرمایه‌ای برای روزهایی باشد که برایش یک‌جانبه‌گرایی اجتناب‌ناپذیر است. کیگان معتقد است که بعد از همه این موارد این چندان هم حرف مبتذلی نیست که بگوییم آمریکا و اروپا دارای عقاید مشترک غربی هستند. آرمان‌های آن‌ها برای بشریت مشابه است، حتی اگر اختلاف قدرت زیادشان آن‌ها را امروز در جاهای متفاوتی قرار داده باشد. شاید این چندان خوشبینی خام‌اندیشانه‌ای نباشد که کمی درک مشترک هنوز راهگشاست (Kagan, 2002: 27-28).

در ادامه به بررسی تحولات روابط فرآتلانتیکی در دهه ۱۹۹۰ می‌پردازیم تا موارد طرح‌شده بالا را به صورتی عینی‌تر مورد بررسی قرار دهیم.

### روابط فرآتلانتیکی در دوران پساجنگ سرد

یک سال پیش از امضای پیمان ماستریخت، یعنی در نوامبر ۱۹۹۰ "اعلامیه فرآتلانتیکی روابط جامعه اروپا و ایالات متحده" صادر شد. در این بیانیه با تأکید بر ارزش‌های مشترک و میراث مشترک تاریخی دو سوی آتلانتیک بر شش هدف مشترک عمده

تأکید شده بود: ۱. پشتیبانی از بنیادهای لیبرالیسم، ۲. تأمین صلح و امنیت بین‌الملل، ۳. حرکت در جهت رشد پایدار اقتصاد جهانی، ۴. ارتقای اصول بازار آزاد، ممانعت از حمایت‌گرایی و توسعه سیستم تجارت چندجانبه، ۵. کمک به کشورهای در حال توسعه به منظور اصلاحات اقتصادی و سیاسی، ۶. حمایت مناسب در همکاری با سایر کشورها و سازمان‌ها از کشورهای اروپای مرکزی و شرقی برای انجام اصلاحات اقتصادی و سیاسی و ترغیب آن‌ها به شرکت در سازمان‌های تجاری چندجانبه.

به منظور دستیابی به این اهداف، بیانیه به در پیش گرفتن این اصول مشترک تأکید می‌ورزد: ۱. همکاری اقتصادی ۲. همکاری آموزشی، علمی و فرهنگی ۳. مبارزه با چالش‌های فراملی (تروریسم، مواد مخدر، جنایات بین‌المللی، محیط زیست و جلوگیری از گسترش سلاح‌های هسته‌ای، شیمیایی و بیولوژیک و تکنولوژی موشکی) ۴. چارچوبی نهادینه برای مشورت (EC, 1990: 1-3).

به دنبال صدور بیانیه فرآتلانتیکی و سپس تشکیل اتحادیه اروپا، مشورت‌های منظم بین این اتحادیه و ایالات متحده در خصوص مسائل مختلف افزایش یافت. برنامه سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپا (CFSP) باعث شد تا آمریکا حس همکاری با شریکی واحد و منسجم را در زمینه‌های مختلف سیاست بین‌الملل بیشتر داشته باشد (خالوزاده، ۱۳۸۳: ۱۹-۱۸).

در چنین شرایطی دولت کلینتون توجه خود را به نوعی بین‌الملل‌گرایی نوین معطوف نمود که به اعتقاد هنری کیسینجر، ریشه در ویلسون‌یسم اوایل قرن بیستم داشت. در همین راستا بود که در دسامبر ۱۹۹۵ دولت کلینتون استراتژی امنیت ملی جدید خود را مبنی بر دکترین گسترش<sup>۱</sup> تعریف نمود که به معنای گسترش نظام‌های سیاسی مبتنی بر بازار آزاد در سراسر جهان بود. این موضوع نشان‌دهنده آن بود که ایالات متحده شرایط را برای پیشبرد ارزش‌های آمریکایی مهیا می‌دید (حسینی متین، ۱۳۹۱: ۱۹۳).

این اراده گسترش‌محور در دولت آمریکا از یک سو و نیز بحران‌هایی که اروپا را تهدید می‌کرد مانند تهدید اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی، وضعیت کشورهای سابق بلوک شرق و جنگ بوسنی (و به دنبال آن جنگ کوزوو) در قلب اروپا به همراه وضع شکننده صلح در خاورمیانه که همگی لزوم همکاری بیش از پیش اروپا و آمریکا را نشان می‌داد؛ منجر به امضای دستور کار جدید فرآتلانتیکی<sup>۲</sup> در اجلاس سران اتحادیه اروپایی و آمریکا به تاریخ دسامبر ۱۹۹۵ در مادرید شد. چهار هدف مشترک اصلی

1. Enlargement  
2. New Transatlantic Agenda

ذکرشده در این دستور کار عبارت بودند از: ۱. ارتقای صلح و پایداری، دموکراسی و توسعه در سرتاسر جهان ۲. پاسخ به چالش‌های جهانی ۳. کمک به گسترش تجارت جهانی و روابط نزدیک‌تر اقتصادی ۴. ایجاد پل‌های ارتباطی در پهنه آتلانتیک. همچنین بر اهمیت ارتباطات پارلمانی دو طرف برای دستیابی به اهداف و نیز نظارت دقیق و درست بر اجرای مفاد دستور کار تأکید شده بود. در پاراگراف پایانی این دستور کار آمده بود:

"طی پنجاه سال اخیر، روابط فراآتلانتیکی نقش محور را در امنیت و شکوفایی مردمان ما داشته است. آرمان‌های آینده ما باید بر موفقیت‌های گذشته‌مان پیشی گیرد" (EU, 1995: 1-6).

#### حادثه ۱۱ سپتامبر و دوره نئوکان‌ها

وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نظم نوین جهانی را با یک شوک مواجه ساخت. شوکی که قدرت آمریکا در نظام بین‌المللی پس از جنگ سرد را به شدت تحت تأثیر قرار داد. طبیعتاً این حادثه و عکس‌العمل دولت نومحافظه‌کار بوش به آن بر روابط فرا آتلانتیکی نیز تأثیرگذار بود. سخنان جورج بوش در روز ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۱ مبنی بر این که "هر کشوری در هر منطقه‌ای اکنون باید تصمیم خود را بگیرد یا با ما هستد یا با تروریست‌ها." اگرچه به تعبیری خطاب به کشورهای متخاصم بالقوه و بالفعل آمریکا بود اما به واقع متوجه کشورهای متحد آمریکا همچون اعضای اتحادیه اروپا نیز بود که باید تکلیف خود را در همراهی کامل با آن یا در انتخاب مسیری دیگر روشن می‌کردند. تقسیم اروپا در این دوره توسط دونالد رامسفلد وزیر دفاع وقت ایالات متحده به اروپای پیر (مخالفان اقدام نظامی یک‌جانبه و حمله پیش‌دستانه به عراق، همچون فرانسه، آلمان و بلژیک) و اروپای جوان (موافقان این حمله همچون: بریتانیا و کشورهای اروپای شرقی مانند لهستان) شاهی بر این مدعا بود (حسینی متین، ۲۰۹).

با این اوصاف باید گفت که حادثه ۱۱ سپتامبر و تبعات سیاسی و بین‌المللی آن موجب شد تا اتحادیه اروپا به نوعی درصدد تحکیم موقعیت متزلزل خود در عرصه نظام بین‌الملل به عنوان قدرتی سیاسی و نظامی و نه تنها اقتصادی و مدنی بر آید. در همین راستا بود که اتحادیه به تلاش‌های خود برای تشکیل ارتش مستقل اروپایی یا نیروی واکنش سریع اروپایی در راستای اتخاذ یک سیاست مستقل دفاعی شدت داد (دهشیری، ۱۳۸۳: ۶۵).

هر چند طرح نیروی واکنش سریع اروپایی پس از تصویب پیمان آمستردام در ۱۹۹۷ مطرح شده بود و قرار بود تا سال ۲۰۰۳ به نتیجه برسد؛ اما طرح ایالات متحده

برای تشکیل نیروی واکنش ناتو<sup>۱</sup> که در دسامبر ۲۰۰۲ در اجلاس سران ناتو در پراگ به تصویب رسید عملاً آن را تحت الشعاع قرار داد (خالوزاده، ۱۳۸۳: ۳۰-۲۹). پس از اشغال عراق نیز که با بی‌توجهی کامل ایالات متحده نسبت به مخالفت‌های کشورهای عمده اروپایی همراه بود؛ آمریکا در مقام پاسخ‌گویی به این مخالفت‌ها، فرانسه، آلمان و روسیه را در فهرست کشورهای مجاز برای مشارکت در روند بازسازی عراق قرار نداد. این خود نشانه‌ای از وجود رقابتی سخت میان دو سوی آتلانتیک بود.

### دوره اوباما

با روی کار آمدن باراک اوباما ناظران پیش‌بینی کردند که فصل جدیدی در روابط فرآتلانتیکی گشوده شود؛ چرا که از یک سو تلاش ایالات متحده برای باز یافتن حیثیت و اعتبار از دست رفته خود در دوران بوش پسر آن را به سوی همکاری بیشتر بین‌المللی سوق می‌داد و از سوی دیگر دموکرات‌ها حسب رویه سنتی خود بیشتر متمایل به چندجانبه‌گرایی بودند. در پیش گرفتن دکترین درگیری‌سازی<sup>۲</sup> از سوی باراک اوما مؤید این مطلب بود (ایزدی، ۱۳۸۸: ۱۸۱).

هر چند روند مورد اشاره در مواردی چون خلع سلاح و منع تکثیر، مبارزه با تغییرات آب و هوایی، روسیه و ایران تاحدودی قابل مشاهده است، اما در این که شرکای فرآتلانتیکی جدای از پوسته ظاهری شعار چندجانبه‌گرایی، چقدر در عرصه‌های مختلف نیازمند همکاری، به نتایج ملموس دستیابی داشته‌اند؛ تردیدهای جدی وجود دارد. به عنوان مثال، با توجه به اولویت مسئله افغانستان در دستور کار سیاست خارجی اوباما، شاید بتوان آن را نخستین عرصه‌ای دانست که رویکرد چندجانبه‌گرایی در آن مورد آزمایش قرار گرفت. عرصه‌ای که اروپا به واسطه درگیر بودن با بحران بی‌سابقه اقتصادی و نظر منفی افکار عمومی‌اش نسبت به حضور نظامی فعال در نقاط مختلف جهان، در حد انتظار برای به‌عهده گرفتن مسئولیت‌های بیشتر در کنار آمریکا تمایل نشان نداد (ایزدی، ۱۳۸۸: ۱۹۲-۱۹۱).

مسئله افغانستان تاحدودی انسجام غرب را در مورد مبارزه با تروریسم نشان داد اما انسجامی نه مبتنی بر همراهی بلکه مبتنی بر دنباله‌روی با اِکراه. مهم‌تر از آن نتایج این همکاری نظامی بود. گروه‌های خشن طالبانی همچنان در افغانستان تأثیرگذارند و نه

---

1. NATO Reaction Force  
2. Engagement

تنها مأموریت بلندپروازانه ملت‌سازی کنار گذاشته شد بلکه فراهم کردن شرایط پایدار در افغانستان و انتقال مسئولیت امنیت به نیروهای افغانی نیز با مشکلات عمده‌ای مواجه است. فرایند صلح خاورمیانه هم به‌رغم ابراز اشتیاق و جدیت اولیه هیچ‌گونه پیشرفتی نداشت. دولت اوپاما ناخشنودی رهبری اسرائیل را که بیش از پیش مصالحه‌ناپذیر شده بود؛ برانگیخت. در مجموع محدودیت نفوذ واشنگتن در این زمینه آشکار شد. اروپا هم به سهم خود در این زمینه نه تنها در کمک به آمریکا برای قرار گرفتن در موقعیت مناسب موفق نبود بلکه در زمینه یافتن اتحادی در سطح اتحادیه و به دست گرفتن ابتکار عمل هم شکست خورد (Alessandri, 2012: 25).

بحران اقتصادی فعلی اروپا که بین سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ شدت گرفت با این که بخشی از آشفتگی مالی جهانی بود، چالش‌های مهمی را بر روابط فرآتلانتیکی تحمیل کرد. در شرایطی که بیماری به کل منطقه یورو سرایت کرده است، دولت آمریکا به شدت نگران تأثیر این شرایط بر اقتصادهایی است که بانک‌ها و شرکت‌های آمریکایی سرمایه‌گذاری‌های سنگینی در آن دارند. از نگاه صاحب‌نظران اقتصادی و مقامات اروپایی، عکس‌العمل ایالات متحده به این موضوع تناقض‌آلود بوده است. از یک سو آمریکا رهبران اروپایی خصوصاً آلمانی‌های بی‌تمایل را قویاً به اتخاذ اقدامات لازم جهت برگرداندن اعتماد بازار و حل مشکل از دو منظر مالی و سیاسی-نهادی از طریق همگرایی بیشتر فرا می‌خواند. از سوی دیگر، واشنگتن این مسئله را کاملاً روشن ساخته است که مدیریت این بحران متعلق به اروپاییان است و این که اتحادیه اروپا باید برای حل آن به منابع داخلی خود تکیه کند. این بی‌عملی ایالات متحده در قبال بحران مالی اروپا عدم تمایل به رهبری یا ناتوانی در تطابق منافع اقتصادی همچنان گسترده خود در اروپا با میزان درگیری کافی را نشان می‌دهد (Alessandri, 2012: 31-32).

### اجتماع فرآتلانتیکی در سطح تحلیل بین‌المللی

اروپا می‌داند که اگر خواهان تثبیت جایگاه خود به‌عنوان یک قطب قدرتمند اقتصادی و همچنین نقش‌آفرینی سیاسی-نظامی مؤثر (فرا تر از ایفای نقش مدنی) در عرصه بین‌الملل است؛ باید ضمن تحکیم دورنمای سیاست خارجی و دفاعی خود و کاهش وابستگی‌های نظامی-امنیتی به ایالات متحده، با اتخاذ سیاست مستقل دفاعی-نظامی، آمریکا را در ناتو به چالش بکشد. بازگشت فرانسه در سال ۱۹۹۶ به ناتو پس از خروج از آن در سال ۱۹۶۰ (به‌واسطه افزایش نفوذ آمریکا) را می‌توان در همین راستا تحلیل نمود که کشورهای اروپایی از ایده اروپایی کردن ناتو و کم‌رنگ کردن نقش ایالات متحده در آن و بهره‌جستن از آن در راستای همکاری‌های منطقه‌ای استقبال می‌کنند. هر چند

که مشخص نیست مقدورات و محذورات آنها تا چه حد اجازه عملی کردن این ایده را به اتحادیه اروپا می‌دهد (دهشیری، ۱۳۸۳: ۶۶).

کشورهای اروپایی در عرصه اجتماعی، رویکردی نسبتاً پدرسالارانه را برگزیده‌اند و دولت را عامل اصلی ایجاد شبکه تأمین اجتماعی می‌دانند؛ در حالی که در آمریکا ابتکارهای عمومی در ایالات مختلف، مجال بیشتری برای فعالیت در این زمینه دارند. اما در هر صورت اعتقاد به اعمال لیبرال دموکراسی همچنان جزئی مهم از اجتماع اروپا-آمریکا محسوب می‌شود. در عرصه بازار هم در هر دو سوی آتلانتیک، محرک اصلی بازار، رقابت آزاد است. هیچ یک رقابت کاملاً آزاد را مجاز ندانسته‌اند و در مقابل هیچ‌یک هم در تنظیم روش‌های تجاری به نحوی که با ارزش‌های اجتماعی سازگاری کامل داشته باشد؛ مؤثر نبوده‌اند. هر دو می‌کوشند بین حقوق فرد و حقوق اجتماع تعادل برقرار کنند در حالی که در آمریکا گرایش به سوی آزادی فردی و در اروپا گرایش به سمت مسئولیت اجتماعی بیشتر است. شاخصی که تعادل آن، متأثر از تغییرات و کنترل دموکراتیک در دو سوی اقیانوس اطلس است. در زمینه اقتصادی نیز، اروپا و آمریکا که بیش از ۳۰ درصد تجارت جهان و ۶۰ درصد تولید ناخالص داخلی کشورهای صنعتی را به خود اختصاص داده‌اند؛ مجموعاً هسته اصلی نظام اقتصادی جهان هستند که به همراه ژاپن و اخیراً چین، موتورهای اصلی تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی را تشکیل می‌دهند (دهشیری، ۱۳۸۳: ۶۹-۶۸). بدین جهت همکاری جهت تداوم شرایط فعلی نظام اقتصاد بین‌الملل و حفظ برتری رو به افول‌شان، تأمین‌کننده منافع متقابل آن‌هاست. دو سوی آتلانتیک در عرصه بین‌الملل در زمینه سیاست‌های علیا که شامل حوزه‌های سیاسی، امنیتی و ارزشی است؛ دارای اشتراک نظر راهبردی هستند اما در زمینه سیاست‌های سفلی و نیز راهکارهای دستیابی به اهداف راهبردی اختلاف‌نظرهایی دارند.

موارد همسویی اتحادیه اروپا و ایالات متحده را در عرصه بین‌الملل می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱. دموکراسی، حقوق بشر و ارزش‌های مشترک (غربی)
  ۲. مبارزه با تروریسم (با تعریف غربی)
  ۳. مباحث راهبردی جهانی برای حفظ برتری لیبرال دموکراسی غربی (سرمایه و فناوری-WTO- مباحث امنیتی)
- موارد ناهمسویی و اختلاف‌نظر دو سوی آتلانتیک نیز به این ترتیب قابل بیان است:

۱. سیاست دفاعی و امنیتی اروپا و نقش و جایگاه آینده ناتو در آن

۲. اختلافات تجاری (اولویت امنیت بر اقتصاد و سیاست حمایت‌گرایی و ضددامپینگ آمریکا، تنش بر سر تجارت و نرخ‌های مبادله)
۳. یک‌جانبه‌گرایی در مقابل چندجانبه‌گرایی
۴. اولویت‌ها در حوزه سیاست سفلی (محیط زیست، عدالت و تأمین اجتماعی، حقوق شهروندی) (دهشیری، ۱۳۸۳: ۷۶-۶۹).

### چشم‌انداز روابط در قرن ۲۱

ابعاد اتحاد راهبردی فراآتلانتیکی در برابر تحولات سریع جهانی در دوره پساجنگ سرد، هر روز دستخوش تغییرات قابل‌توجهی می‌شود. در شرایطی که اروپا در حال دست‌وپا زدن در مشکلات داخلی خود است، دولت اوباما یک ارزیابی راهبردی را منتشر نموده که در آن تأکید تازه‌ای بر آسیا-اقیانوسیه به عنوان منطقه‌ای از جهان که حضور و نمایش قدرت آمریکا در آن بیشتر مورد نیاز است، شده است. هیلاری کلینتون وزیر خارجه سابق آمریکا نیز چند ماه قبل در اظهارنظری به شدت بحث‌برانگیز گفت: واشنگتن باید خود را برای قرن پیش رو که "قرن اقیانوسیه"<sup>۱</sup> است آماده کند. چرخش جدید ایالات متحده به سوی آسیا-اقیانوسیه، نگرانی‌های موجود درباره کم‌اعتبار شدن اروپا را تقویت می‌کند. مشکلات اقتصادی دو سوی آتلانتیک و راهبرد رسمی ایالات متحده جهت تمرکز بر آسیا-اقیانوسیه، ملاحظاتی را در مورد جایگاه روابط فراآتلانتیکی در جهانی که فراتر از نظم آتلانتیک بنیاد<sup>۲</sup> متعلق به قرن گذشته حرکت می‌کند، برانگیخته است. نشانه‌ها چندان امیدوار کننده نیستند (Alessandri, 2012: 32).

باتوجه به نقش بین‌المللی اروپا، اروپاییان باید به سرعت گفتگویی را با محوریت دو موضوع بحرانی با طرف آمریکایی ترتیب دهند: ۱. آینده نظم اروپایی که در فضای پس از فروپاشی شوروی ایجاد شد ۲. یک تقسیم مسئولیت واقع‌گرایانه برای جنوب اروپا. این دو مورد باید بخشی از یک دستور کار فراآتلانتیکی رسمی جدید باشند و نه به شکل جدا جدا و با تنظیمات متفاوت چنان که در چهار سال گذشته دیده شده است با آن‌ها برخورد شود. بحث باید بر شفاف‌سازی این که اروپاییان آماده انجام چه کارهایی در هر دو مورد هستند، تمرکز داشته باشد که این به‌طور غیرمستقیم به ارزیابی راهبردی آمریکا هم کمک می‌کند. با تمرکز بر این دو اولویت، بحث می‌تواند به سمت راهبردهای فراآتلانتیکی برای آسیا پیش رود. اما به‌واسطه تمرکز گفتگوها بر موضوعات

---

1. Pacific Century  
2. Atlantic Based Order

سنّتی و هنوز محقق نشده فرآتلانتیکی، این گفتگو به انتقال مذاکرات از مفهوم نوظهور "قرن اقیانوسیه" به سؤال بزرگ‌تر و البته واقعی‌تر "انتقال قدرت بین‌المللی" کمک خواهد کرد (Alessandri, 2012: 34-35).

### نتیجه‌گیری

ده سال پس از زمانی که رابرت کیگان مقاله بحث‌برانگیزش را منتشر کرد و در شرایطی که جهان دستخوش تحولات سریع و بی‌سابقه‌ای نسبت به آن زمان شده است؛ کورت والکر<sup>۱</sup> سفیر سابق ایالات متحده در ناتو، استاد دانشگاه ایالتی آریزونا و عضو ارشد "مرکز روابط فرآتلانتیکی" و "شورای آتلانتیک" که در سال ۲۰۰۲ مدیر بخش ناتو و امور اروپای غربی در شورای امنیت ملی ایالات متحده بود، در مقاله‌ای که در شماره آوریل و می ۲۰۱۲ پالیسی ریویو منتشر شد، با اشاره به مقاله کیگان، شکاف به وجود آمده در روابط فرآتلانتیکی را با "رهبری خوب" قابل حل می‌داند.

او معتقد است کیگان در مورد این که آمریکا به سراغ قدرت نرم نمی‌رود و اروپا نیز قدرت سخت را بر نمی‌تابد، اغراق کرده است و رهبری خوب می‌تواند روابط فرآتلانتیکی را که در شرایط بدی قرار دارد، از همکاری به اتحادی راهبردی از ارزش‌ها و اهداف مشترک برساند. در این راستا، اروپایی‌ها باید قدرت نرم و سخت را ترکیب کرده و خود را در جایگاه متحدان قدرتمند ایالات متحده قرار دهند و آمریکا نیز به جای اتکای بیش از حد بر قدرت نظامی به اقناع دیگران و حمایت‌سازی روی آورد (Volker, 2012: 110).

تغییر محیط استراتژیک اروپایی و بین‌المللی، حاشیه‌نشینی و شکست اروپا در برابر یک‌جانبه‌گرایی آمریکا و شکل‌دهی به نظم جهانی چندقطبی نشان داد که اروپا در آینده‌ای قابل پیش‌بینی، به قدرت بدیل یا حتی موازنه‌گر ایالات متحده بدل نخواهد شد. اروپا که با گذار از سیاست قدرت و تأسیس اتحادیه اروپا به عنوان نهاد همگرایی، در چرخش قرن، امیدوارانه به شکل‌دهی هویت اروپایی متمایز مبتنی بر قدرت هنجاری، قدرت مدنی و قدرت پست‌مدرن می‌اندیشید و از قرن بیست‌ویکم به عنوان قرن اروپایی سخن می‌گفت؛ امروز با چرخه‌ای از تنش‌ها، شکاف‌ها و بحران‌های پیاپی مواجه شده است که آن را از اروپایی‌سازی فرهنگ استراتژیک خود باز می‌دارد (مولایی، ۱۳۹۱: ۲۲-۲۳).

والکر معتقد است که در چنین شرایطی ایالات متحده باید اروپا را به عنوان بخشی از یک راهبرد جهانی و بیش از یک یادگاری مربوط به گذشته ببیند که با حرکت آمریکا به سمت راهبردی آسیایی بخواهد به دور انداخته شود. این درست است که آسیا جدید و پویا است اما اروپا نیز بزرگ و مهم است و ایالات متحده به عنوان قدرتی بزرگ نباید از متحدین قدیمی خود در اروپا به سوی مرزهای جدیدی در اقیانوسیه و آسیای شرقی چرخش کند. متحدین قدیمی حتی برای رویارویی با چالش‌های جدید به یکدیگر وابسته‌اند. به‌زعم او ایالات متحده و اروپا اکنون باید راهی را برای تعریف نظمی بین‌المللی در پیش گیرند که در ۱۵ تا ۲۰ سال آینده، محیط سیاسی، اقتصادی و امنیتی مناسبی را در جهان برای جوامعی که در ارزش‌های دموکراتیک با آن‌ها شریک هستند؛ فراهم آورد. نظمی که به‌طور کامل حقوق مناطق و قدرت‌های نوظهور را به رسمیت بشناسد و در همان حال حمایت آن‌ها را برای تقویت ارزش‌های بنیادین دموکراتیک و نظم مبتنی بر اقتصاد آزاد بین‌المللی کسب نمایند (Volker, 2012: 118).

روابط آمریکا و اروپا دارای لایه‌های متعدد است و ابعاد مختلفی همچون: پیوندهای نزدیک خانوادگی (مبانی تمدنی و ارزشی)، تفاوت‌های وزن و قدرت استراتژیک و زنجیره‌ای از پیوندهای دوجانبه و چندجانبه (رابطه دوجانبه آمریکا با کشورهای اروپای شرقی، مرکزی و غربی، رابطه چندجانبه آمریکا با کشورهای اصلی اروپایی در قالب گروه هشت، گروه بیست و شورای امنیت سازمان ملل و از همه مهم‌تر رابطه دو سوی آتلانتیک در قالب ناتو و البته رابطه ایالات متحده با اتحادیه اروپا) را به نمایش می‌گذارد (سجادپور، آذر ۱۳۹۱: ۱۵). این چشم‌انداز در کنار عدم توفیق اتحادیه اروپا در کسب موقعیت ژئوپلیتیک در کنار قدرت اقتصادی و عدم نقش‌آفرینی به‌عنوان یک بازیگر استراتژیک و مستقل جهانی باعث شده است تا با تحولاتی چون جابه‌جایی قدرت در عرصه جهانی و بحران‌های مالی و هویتی فعلی اتحادیه، اروپا بیش از پیش نگران سقوط، بی‌اعتباری و انتقال از مرکز به پیرامون باشد و به همین دلیل تا آینده‌ای نه چندان نزدیک به مدیریت سیاست و روابط خارجی‌اش در چارچوب روابط نابرابر فرآتلانتیکی ادامه دهد.

## منابع

۱۰. ایزدی، پیروز (تابستان ۱۳۸۸)، "روابط فرآتلانتیکی در دوره اوباما"، راهبرد، شماره ۵۱.
۲. حسینی‌متین، مهدی (۱۳۹۱)، "تغییر پارادایم ژئوپلیتیک‌گرایی در سیاست خارجی آمریکا و اثر آن بر مناسبات فرآتلانتیکی"، کتاب اروپا، شماره ۱۱.
۳. خالوزاده، سعید (۱۳۸۳)، "مناسبات فرآتلانتیکی"، کتاب اروپا، شماره ۴.
۴. دهشیری، محمدرضا (۱۳۸۳)، "مناسبات آمریکا و اروپا، همسویی یا ناهمسویی"، کتاب اروپا، شماره ۴.
۵. سجادپور، سیدمحمدکاظم (آذر ۱۳۹۱)، "ماهیت روابط آمریکا و اروپا"، همشهری دیپلماتیک، شماره ۶۶.
۶. مولایی، عبداللّه (آذر ۱۳۹۱)، "راهبرد دو سوی آتلانتیک"، همشهری دیپلماتیک، شماره ۶۶.
7. Allesandri, Emiliano, (September 2012), "Transatlantic Relations Four Years Later: The Elusive Quest for a Strategic Vision", The International Spectator, Vol.47, No. 3.
8. EC, November (1990), Transatlantic Declaration on EC-US Relations. (eeas.europa.eu/us/docs/trans\_declaration\_90\_en.pdf )
9. EU, December 1995, New Transatlantic Agenda.
10. Kagan, Robert, Jun/Jul 2002, "Power and Weakness", Policy Review, No 113.
11. Volker, Kurt, April/May (2012), "Reaffirming Transatlantic Unity", Polici Review, No 172.